

حکایت کرده اند که روزی مردی به خدمت کریم خان زند آمد و شکایت کرد که من مردی تاجرم و دزدان دارایی مرا برده اند. کریم خان پرسید: وقتی دزدان اموال تو را می بردند چه کار می کردی؟ مرد جواب داد خفته بودم. کریم خان گفت: چرا خفتی؟ مرد جواب داد: می پنداشتم که تو بیدار هستی. کریم خان از شنیدن این سخن آب در چشم بگردانید و دستور داد مال آن شخص را از خزانه دادند و اموال را از دزدان باز گرفتند.